

## سُورَةُ الْقِيَامَةِ ٧٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام یگانه خدای جهان که بخشایش و مهر او بی‌کران  
لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ  
﴿١﴾

قسم یاد بادا! بر آن رستخیز که تأکیدی بر آن بگردیده نیز  
وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ  
﴿٢﴾

و سوگند به نفسِ ملامت‌نما که لوّامه باشد، هدایت‌نما  
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ  
﴿٣﴾

بپندارد انسان چنین در جهان؟ که ما جمع نیاریم ز او استخوان؟  
بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسْوِيَ بَنَانَهُ  
﴿٤﴾

بلی! قادریم که نماییم درُست سرانگشت او را چو روزِ نخست  
بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَأَمَامَهُ

﴿٥﴾

بلی! خواهد آدم بیارد به پیش گناه و جفا و خطاهای خویش  
يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ

﴿٦﴾

سؤال می‌کند او زِ روزِ جزا که محشر چه وقتی شود برملا؟  
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ

﴿٧﴾

در آنکه که خیره شود چشم‌ها بمانند حیران، همه دیده‌ها  
وَحَسَفَ الْقَمَرُ

﴿٨﴾

خسوف هم بگیرد، قرصِ قمر شود ماه، زِ انوارِ خود بی‌ثمر  
وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

﴿٩﴾

بگردیده جمع، پس به حکمِ اله به پیش هم آیند خورشید و ماه  
يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ

﴿١٠﴾

در آن روزِ مخصوص بگوید بشر کجا هست گریزگاهی و یک مفر؟  
كَلَّا لَا وَزَرَ

نباشد گریزگاهی از بهرشان مفرّی نیابد بشر، بی‌گمان  
إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

قرارگاه بود محضِ ذاتِ هو به درگاه ایزد شود روبه‌رو  
يُنَبِّأُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ

در آن روز، انسان زِ اعمالِ پیش  
زِ اوّل و آخر، به طولِ حیات  
هر آنچه فرستاده از بهرِ خویش  
شود آگه و مُطَّلِع، هر جهات  
بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

بلی! آدمی نیز بر نفسِ خویش بصیر است و دانا، همی کم و بیش  
وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ

اگر چه که او عذر آرد عیان بهانه زِ نیرنگ بیارد میان  
لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ

مَجْنَبَانِ زبانت، رسول! با شتاب      به وقتی که خوانی تو از این کتاب  
إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ

﴿۱۷﴾

کنیم حفظ و جمع آوریمش تمام      ز آیاتِ قرآن به شکلِ پیام  
فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ

﴿۱۸﴾

چو خوانیم قرآن، برایت رسول!      بشو تابع و کن زِ جانت قبول  
ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

﴿۱۹﴾

پس آنگه زِ ما هست، بیانِ مُبین      که آگه شوی از بطون، اجمعین  
كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ

﴿۲۰﴾

و باشید طالب، شما مردمان      به دنیا که فانیست، هر نقدِ آن  
وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ

﴿۲۱﴾

نمایید رها عالمِ آخرت مهیا      نگردید بر مغفرت  
وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ

﴿۲۲﴾

در آن روز رخسارِ آن مؤمنان زِ شادی برافروخته گردد عیان  
إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ  
﴿۲۳﴾

نظاره کنند از رجا آن جمال زِ چشمانِ دل، حضرت ذوالجلال  
وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ  
﴿۲۴﴾

به هنگامه‌ی حشر و آن یومِ دین گروهی بمانند بس دل‌غمین  
تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ  
﴿۲۵﴾

چو دانند یک حادثه، بس عظیم همی بشکند پشتشان را زِ بیم  
كُلًّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِي  
﴿۲۶﴾

نیارند ایمان، چنین کافران مگر تا رسد بر گلو، جانشان  
وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ  
﴿۲۷﴾

بگویند، کسی هست نماید علاج؟ شفایی دهد بر چنین بد مزاج؟  
وَزَظْنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ  
﴿۲۸﴾

فراق و جداییست حاصل، یقین که جایش نباشد دگر بر زمین  
وَأَلْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ

﴿۲۹﴾

بیچند ساق‌های پاها به هم بیاید ز حسرت اندوه و غم  
إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ

﴿۳۰﴾

کشند سوی ربّ همه مردمان در آن روز که آید، یقین، بی‌گمان  
فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ

﴿۳۱﴾

نکردست تصدیق، به ذات اله نخوانده نماز، سوی او هیچ‌گاه  
وَلَكِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّىٰ

﴿۳۲﴾

ولی کرده تکذیب پروردگار و گردانده روی خود از کردگار  
ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ

﴿۳۳﴾

خرامیده با کبر و هم با غرور سوی بستگانش نماید عبور  
أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ

﴿۳۴﴾

خطابی رسد، وای! به احوالِ تو      بر این زندگی و بر این حالِ تو  
ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ

﴿۳۵﴾

دوباره بود وای! بر احوالِ تو      بر آن واپسین و بر آن حالِ تو  
أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى

﴿۳۶﴾

بپندارد آدم زِ حکم و حساب؟      رها گشته بی‌حکمت اندر عِقاب؟  
أَلَمْ يَكْ نُطْفَعَهُ مِنْ مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ

﴿۳۷﴾

نگریده نطفه مگر که دُرست؟      زِ یک قطره آبِ مَنی در نخست؟  
ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ

﴿۳۸﴾

عَلَق بعد از آن نیز گشته پدید      تناسب به اندام آدم رسید  
فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ

﴿۳۹﴾

قرار داده جفتی خداوندگار      نر و ماده، زین رو بشد آشکار  
أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ

﴿۴۰﴾

نباشد خدا قادر آیا چنان؟ که زنده نماید زِ نو مردگان؟